

چه شد که عربها بفرنگ نقل و ترجمه علوم بیگانه برآمدند؟

در قسمت مربوط بعرب و قرآن و اسلام گفته شد که بعقیده مسلمانان صدر اسلام، اسلام هر چه از پیش بوده از میان میبرد و جز قرآن چیز دیگری نباید خوانده شود، از آنرو سوزانیدن کتابهای یونانی و فارسی در اسکندریه و فارس بر آنان آسان مینمود، لذا توجهی بسایر علوم نکرده و متوجه قرآن و احکام قرآن شدند و فقط بعلم اسلامی از قبیل فقه و نحو و تاریخ فتوحات و امثال آن پرداختند.

مردمان بومی ممالک اسلامی مانند ایرانیان و رومیان سعی داشتند که خلفاء را بعلم پیشینیان بخصوص طب و فلسفه متوجه سازند ولی خلفاء بگفته آنان گوش نمیدادند و حرفشان را نمیپذیرفتند.

تردید و ممانعت خلفاء از ترویج علوم (غیر اسلامی) پیشینیان را میتوان از واقعه ذیل دانست:

«یکی از کشیشان سریانی بنام هرون بن امین از علم طب اطلاع کامل داشت و کتابی بزبان سریانی در آن علم تالیف نموده بود. در زمان خلافت مروان بن حکم مرد دانشمندی بنام ماسرجویه سریانی نژاد و یهودی مذهب که در طب متبحر بود کتاب هرون را از سریانی بعربی ترجمه کرد، کتاب مزبور همچنان در خزانه خلفای بنی امیه باقی ماند تا خلافت بعمر بن عبدالعزیز رسید و عده ای از علاقمندان بخلیفه مراجعه کردند و خواهش نمودند آن کتاب را در اختیار آنان بگذارد، عمر مدت چهل روز با خدا راز و نیاز داشت و استخاره و استشاره میکرد که آیا با تقضای آنان موافقت کند و یا نکند و سرانجام کتاب را در دسترس مردم قرار داد حال اگر نسبت بانتشار کتاب طب تا آن درجه سخت گیری میشده طبعا راجع بفلسفه و علوم دیگر بیشتر ممانعت میشد.

اما همینکه مملکت اسلام توسعه یافت و مسلمانان از انشای علوم اسلامی فارغ شدند کم کم بفرنگ علوم و صنایع افتادند و برای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند و طبعا در صدد تحصیل علم و صنعت برآمدند و چون از کشیشان مسیحی مطالبی از فلسفه شنیده بودند از سایر علوم بفلسفه علاقه مند گشتند بخصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکرم (ص) آنان را به تحصیل علم و بخصوص فلسفه تشویق مینمود که از آنجمله فرموده است:

«علم بیاموزید اگر چه علم در چین باشد، حکمت (فلسفه) گمشده مؤمن است از هر که بشنود فرا میگیرد و اهمیت نمیدهد که از کی است و کی آنرا گفته است، آموختن علم بر هر زن و مرد مسلمان واجب است. از گهواره تا گور علم بیاموزید.»

ولی مسلمانان یکمرتبه بتمام علوم متوجه نشدند بلکه بنا بمقتضیات زمان تدریجا علوم پیشینیان را فرا گرفتند.

نخستین کسی که از میان عربها به تحصیل علوم بیگانه (دخیل) مبادرت نمود نصر بن حارث بن کلدی ثقفی پسر خاله پیغمبر اکرم می باشد، حارث پدر نصر از طبیبان نامی عرب معاصر حضرت رسول بود، نصر مثل پدر بایران و سایر ممالک مجاور سفر کرد و از علمای یهود و نصاری مطالبی از حکمت و فلسفه آموخت و علم طب را از پدر فرا گرفت. نصر در دشمنی با پیغمبر (ص) همکار ابوسفیان بود، چه که وی از طایفه ثقیف بوده و ثقیف هم، هم پیمان بنی امیه بودند، نصر مطالب نامربوط ناسزائی درباره حضرت رسول (ص) میگفت و میکوشید از عظمت و منزلت پیغمبر (ص) نزد مردم مکه بکاهد، از آنرو همینکه در جنگ بدر اسیر مسلمانان شد بامر حضرت رسول (ص) کشته شد و نامش از بین رفت.

نصر فقط در فلسفه و حکمت مطالعات داشت ولی چیزی از آن مطالب بعربی ترجمه نکرد و اولین ترجمه ای که از علوم بیگانه بزبانی عربی صورت گرفت توسط خالد بن یزید بن معاویه است که او را حکیم آل مروان میگویند، خالد پس از مرگ برادرش معاویه دوم بفکر خلافت افتاد ولی مروان بن حکم او را مغلوب ساخت و خلافت از خاندان ابو سفیان بخاندان مروان منتقل گشت و همینکه خالد از خلافت نومید شد دنبال تحصیل رفت. در آنزمان علم کیمیا (شیمی) در مدرسه اسکندریه بسیار رایج بود. خالد عده ای از فارغ التحصیل های آن مدرسه را بشام آورد تا باو شیمی درس بدهند و از آن جمله راهبی رومی بنام مریانوس بخالد شیمی یاد میداد و چون خالد از آن صنعت بهره مند گشت در صدد ترجمه کتاب شیمی بعربی بر آمد و مردی بنام استیفان قدیم بامر خالد شیمی را برای نخستین بار بعربی ترجمه نمود.

خالد بعلم نجوم نیز علاقمند بود و مقداری لوازم ستاره شناسی برای خود فراهم ساخت و شاید هم کتابی در آن علم بامر وی ترجمه شده که ما اطلاع نداریم. اما کسانی که در قرن چهارم هجری کتابخانه قاهره را دیده اند در آنجا یک کره مسی از کارهای بطلمیوس مشاهده کرده اند که روی آن نوشته شده بود: «این کره بفرمان خالد بن یزید بن معاویه حمل شده است».

پس از کتاب خالد دومین کتابی که از علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شده همان کتاب هرون بن اعین است که ماسرجویه (نامش گذشت) آنرا از سریانی بعربی منتقل نمود، اصل کتاب مزبور سی مقاله بوده و مترجم دو مقاله بر آن افزوده است.

نقل و ترجمه علوم در زمان عباسیان

منصور

سفاح نخستین خلیفه عباسی توجیهی بعلم نداشت، چه که دیری نپائید پس از او برادرش منصور (136-158) بخلافت رسید، منصور مرد سخت گیر با تدبیر بود و چون در زمان وی شورش های داخلی زیاد شد بیشتر اوقات منصور بجنگ گذشت و با آنکه مدت حکمرانی وی طولانی گشت قسمت عمده آن بساختن بغداد و زد و خورد های داخلی برگزار گردید.

ستاره شناسی

منصور از علم فقه بهره بسیاری داشت ولی بستاره شناسی و عمل باحکام ستاره عقیده مند بود و بدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمیزد، وی اول خلیفه ایست که ستاره شناسان را ببارگاه خود آورد و پس از

وي ساير خلفاء از او پيروي کردند. ايرانيان در آئروز از ستاره شناسي اطلاع داشتند و لذا منصور جمعي از ستاره شناسان ايراني را بخدمت خویش خواند و مشهورترین آنان نوبخت زرتشتي است که بدست منصور اسلام آورد. نوبخت از حرکات ستارگان و نتایج آن حرکات با خبر بوده و چون منصور بآن جریانات علاقه داشت همه جا نوبخت را با خود میبرد. سرانجام نوبخت بواسطه پیروی از ملازمت خلیفه در سفر و حضر عاجز گشت و بفرمان خلیفه پسر خود ابو سهل نوبخت را ملازم خلیفه قرار داد. خاندان نوبخت مدت ها در خدمت عباسیان باقی ماندند و کتابهایی در حرکات کواکب و احکام آن برای عباسیان ترجمه کردند و چون مردمان دانشمندی بودند در علوم گذشتگان تحقیقات انجام داده و رای و نظر خویش را بر آن می افزودند.

ابراهیم فزاری و پسرش محمد و علی بن عیسی اسطرلابی از ستاره شناسان نامی زمان منصور میباشند و چون منصور بستاره شناسی و اوضاع کواکب علاقه مند بود عده ای ستاره شناس از هند و روم و ایران بخدمتش رسیدند، از آنجمله مردی در سال 156 از هند به بغداد رسید که از زیچ سیدھنتا (ذکرش گذشت) اطلاع وافی داشت. این مرد کتابی در علم نجوم مطابق عقاید هندیان بمنصور نشان داد، منصور دستور داد کتاب مزبور را بعربی ترجمه کنند و از روی آن کتابی بزبان عربی در ستاره شناسی تالیف نمایند که برای عربها مآخذ اطلاعات نجومی باشد. محمد بن ابراهیم فزاری این کار را انجام داد و ستاره شناسان آن را سند هند کبیر نامیدند تا زمان مامون مطابق آن کتاب عمل میکردند.

از آن ایام مسلمانان بستاره شناسی و متعلقات آن علاقه مند شدند و از ستاره شناسی به هندسه متوجه گشتند. منصور شرحی بپادشاه روم نگاشته از وی خواست ترجمه عربی پاره ای از کتب علمی را (علم نجوم و هندسه) برای او بفرستد. پادشاه روم کتاب اقلیدس و بعضی کتب علوم طبیعی را نزد منصور فرستاد و شاید کتاب مجسطی هم جزء آن بوده زیرا کتاب مزبور نیز از علم نجوم گفتگو میدارد. ولی ظاهراً ترجمه این کتابها مرتب نبود، چه اقلیدس و مجسطی در زمان هرون و مامون بعربی ترجمه شد. خلاصه اینکه علاقه منصور بستاره شناسی سبب شد پاره ای از کتب مربوط بستاره شناسی و متعلقات آن (هندسه و غیره) بامر آن خلیفه بعربی ترجمه شود.

طب - پزشکی

طب یکدیگر از علومی بود که زمان منصور به نقل و ترجمه آن دست زدند، چون منصور در اواخر عمر دچار مرض معده شده اشتهايش از دست رفت و پزشکان درباری کاری نمیتوانستند، لذا منصور آنان را خواسته پرسید آیا پزشک حاذقی نمیشناسید که بمعالجه من کمک کند؟ همه گفتند کسی بهتر از جورجیس رئیس بیمارستان گندی شاپور وجود ندارد، جورجیس بن بختیشوع از پزشکان حاذق سریانی بود و در علم طب تالیفات مهمی دارد و بواسطه حذاقت و کاردانی رئیس بیمارستان گندی شاپور بزرگترین مدارس طب آنزمان شده بود. منصور کسی نزد او فرستاده احضارش کرد، جورجیس میخواست تاخیر کند ولی فرستاده منصور او را بکشتن تهدید کرد، جورجیس بیمارستان را به پسرش بختیشوع سپرد و خود با دو شاگردش ابراهیم و عیسی بن شهلا عازم بغداد شد و پس از ورود به بغداد نزد خلیفه آمده او را بفارسی و عربی دعا کرد. جورجیس مرد با وقار زبان آور با هیبتی بود و بدان جهت منصور وی را نیکو پذیرفت و از او پرسشهایی کرد. جورجیس پاسخ پرسشهای او را بخوبی داد و بیشتر در دل منصور جای گرفت. پس از آن منصور شرح بیماری خویش را گفت، جورجیس با دقت آنرا شنید اظهار داشت که تو را بزودی معالجه میکنم. منصور طبیب را خلعت پوشانید و در کاخ مخصوصی جا داده گرامی داشت. جورجیس روز دیگر نزد خلیفه آمد و ادرار او را ملاحظه کرده داروی مناسبی داد و خلیفه بهبود

یافته حالش خوب شد و جورجیس را از بازگشت بگندي شاپور منع کرد. منصور چون جورجیس را مرد پاکدامن با ایمانی (در دین خودش) دید بیشتر مجذوب او شد، منصور میدانست جورجیس بی زن و بچه به بغداد آمده سه کنیز رومی و سه هزار دینار برای او فرستاد، طبیب پولها را گرفته کنیزان را پس فرستاد و همین که منصور او را مؤاخذه نمود جورجیس گفت ما مسیحیان یک زن اختیار میکنیم و تا او زنده است زن دیگر نمیگیریم. منصور این پاکدامنی جورج را پسندید و او را بیش از پیش مقرب درگاه ساخت و اجازه داد که وی بحرمرسرا بیاید و هم خوابه های منصور را علاج کند.

چنانکه گفتیم جورج بتالیف علاقه داشت و زبانهای عربی، سریانی، فارسی، یونانی را بخوبی میدانست و همینکه نزد منصور مقرب شد علاوه بر کتابهاییکه بسریانی تالیف کرده بود پاره ای کتب طبی را از یونانی برای منصور عبری ترجمه کرد ولی پیش از جورجیس عده ای از اطباء که در خدمت امویان بودند بعضی کتابهای طبی برای خلفای اموی عبری تالیف کرده بودند. معمولاً در زمان بنی امیه اطباء درباری و دولتی موظف بودند کتابی در فن خودشان بنام فرزندشان یا یکی از شاگردانشان یا بنام خودشان تالیف کنند و غالباً بجای کتاب، جونگ تالیف میکردند، مانند جونگی که میثادوق طبیب حجاج متوفی بسال 90 برای پسرش تهیه کرد و نیز کتابی درباره داروها و طریقه استعمال آن تالیف نمود. بهر حال خاندان بختیشوع مدتی در پرتو توجه عباسیان به طب و سایر علوم بهترین خدمتها را انجام دادند.

بنابر آن منصور نخستین خلیفه ایست که به نقل و ترجمه کتاب های قدیم توجه کرد ولی تنها به نجوم و هندسه و طب اکتفاء نمود و در زمان وی ابن مقفع کلیله و دمنه را عبری ترجمه کرد. در زمان مامون عباسی فلسفه و منطق و سایر علوم عبری ترجمه شد. مؤلف الفهرست میگوید: ابن مقفع بعضی از کتابهای منطق و طب را که ایرانیان از یونانی ترجمه کرده بودند از فارسی عبری ترجمه کرد و شاید هم ابن مقفع آن را برای خودش ترجمه کرده باشد.

مهدی و رشید

در زمان مهدی (158-169) اختلافات مذهبی و نزاع های دینی رو بغزونی گذارد چه که ابن مقفع و دیگران پاره ای از تالیفات مانی و ابن دمیان و مرقیون و غیره را از فارسی و پهلوی عبری ترجمه کرده بودند و عده ای هم کتابهایی در تایید آن مذاهب تالیف کردند و طبعاً اختلافات و کشمکش های مذهبی در گرفت و زندیق ها افزون گشته آراء و عقایدشان انتشار یافت. مهدی متکلمین (علمای علم کلام) را بر آن داشت که کتابهایی در رد زندیقا تالیف کنند و در هر حال مهدی مجال بیش از آن بدست نیاورد و هادی جانشین مهدی دوام نیافت و کار مهمی انجام نداد.

اما هرون الرشید (170-193) موقعی بخلافت رسید که بواسطه آمد و شد دانشمندان و پزشکان هندی و ایرانی و سریانی به بغداد افکار مردم تا حدی پخته شده بود و توجهات عمومی بعلم و کتب پیشینیان توسعه یافته بود. دانشمندان غیر مسلمان که زبان عربی آموخته بودند و با مسلمانان معاشرت داشتند آنانرا بفرا گرفتن علوم گذشته تشویق میکردند، ولی باز هم مسلمانان از توجه بعلم بیگانه، جز علم پزشکی بیم داشتند، چه بفکرشان رفته بود که جز طب هر علم بیگانه دیگر مخالف اسلام است. با این همه چون پزشکان نزد خلفاء مقرب شدند و غالب آنان دوستدار منطق و فلسفه بودند و از آن علم بهره ای داشتند، خواه ناخواه خلفاء را بشنیدن مطالب

منطقي و فلسفي مشغول ميداشتند. رفته رفته خلفاء با فلسفه و منطق آشنا شدند و با آن خو گرفتند تا آنجا که اگر کشوري يا شهري را فتح ميکردند کتابهاي آنجا را آتش نميزدند و نابود نميساختند بلکه دستور ميدادند کتابها را به بغداد بياورند و بزبان عربي ترجمه کنند چنانکه هرون پس از فتح آنقره و عموريه و ساير شهرهاي روم کتاب هاي بسياري در آن بلاد بدست آورد و آنرا به بغداد حمل کرد و طبيب خود يوحنا ابن ماسويه را دستور داد آن کتاب ها را بعربي ترجمه کند. اما کتابهاي مزبور راجع به طب يوناني بود و چيزي از فلسفه در آن يافت نميشد.

مامون و فلسفه و منطق

کتابهاي فلسفي در زمان مامون ترجمه شد و آنهم بواسطه علاقه مندي خود مامون بآن کار بود از آغاز اسلام مسلمانان با آزادي گفتار و فکر و مساوات معتاد بودند و اگر هر يك از آنان درباره امور سياسي و غيره فكري بخاطرش ميرسيد بي پروا آنرا بخلیفه و يا امير ابراز ميکرد و ابهت مقام فرمانروائي او را از اين کار باز نميداشت، همين قسم در امور ديني نيز دو نوع آزادي عقیده داشتند و اگر کسي چيزي از معنای آيه و يا حديث درک ميکرد و آنرا مخالف نظر ديگران ميديد نظر خود را آشکارا ميگفت و با مخالفان مناظره و مجادله ميکرد و همين آزادي فکر و عقیده سبب پيدايش مذاهب مختلف گشت بقسمي که پس از انقضاي دوره صحابه و آغاز قرن دوم هجري فرقه هاي متعددي در آئين اسلام پديد آمد که از جمله آنها فرقه معتزله بود. معتزله گروه بسياري هستند و اساس مذهب آنان تطبيق دين و عقل ميباشد و اگر با دقت در افکار و عقايد آنان مطالعه شود معلوم ميگردد که بعضي از افکار و آراء آنان با جديدترين آراء انتقادي مذهبي امروز موافق در بياید. اگر چه چندين قرن از پيدايش و تحقيق آن افکار (افکار معتزله) ميگذرد و از آنرو معتزله را اصحاب عدل و توحيد ميخوانند (1).

مامون و اعتزال

مذهب اعتزال در اواخر قرن اول هجري پديد آمد و چون اصول اين مذهب پيروي از احکام عدل و منطق بود لذا پيروان زيادي در مدت کوتاهي پيدا کرد. در فصل مربوط به فقه گفتيم که منصور عباسي با پيروان طريقه راي و قياس موافق بود و ابا حنيفه را پيش آورده با نظر او همراه شد، اين فکر و نظر منصور پس از وي در ميان عباسيان باقي ماند. اتفاقاً مذهب معتزله با اين طريقه (پيروي از راي و قياس) بسيار نزديک است، چون طايفه مزبور کوشش دارند عقايد خود را با ادله عقلي ثابت کنند و بدانواسطه هر کس را که مطلع از منطق و گفته هاي ارسطو ميديدند دنبال او را ميگرفتند و از او براي تاييد نظر خودشان و جدال با مخالفان استمداد ميکردند و چنانکه گفته شد در زمان خلافت مهدي بواسطه کثرت زنداقه اين فکر (پيروي از منطق) بيشتتر شايع شد و بااحتمال قوي در نتيجه نيازمندي بمنطق و فلسفه يوناني و يا احساس احتياج بآن، علم کلام در ميان مسلمانان پديد آمد.

طايفه برامکه نيز از پيروان راي و قياس بودند و طبعاً بعلم توجه و اشتياق داشتند، و بدان جهت پيش از مامون به ترجمه کتاب هاي علمي مشغول شدند و در خانه هاي خويش انجمن مباحثه و مناظره تشکيل ميدادند. ظاهراً هرون با اين کار آنان موافق نبود و برامکه از بيم هرون تظاهر بآن عمل نميکردند. همينکه مامون خليفه شد (198-218) اوضاع تغيير يافت، چه که مامون مرد باهوش مطلعي بود و بطريقه

قیاس میل وافر داشت و بسیاری از کتب قدیمه را که قبل از وی ترجمه شده بود مطالعه و بررسی کرده بود و در نتیجه بیش از پیش بطریقه قیاس متمایل گشت و سرانجام مذهب معتزله را پذیرفته بزرگان آن طایفه را (ابی الهذیل علاف ابراهیم بن سیر و غیره) بخود نزدیک ساخت و مجالس مناظره با علمای علم کلام تشکیل میداد و در مذهب اعتزال یا برجا ماند و پیروان آن طریقه را همراهی کرد و در اثر این توجه مامون حرفهائی که اظهار آن (بواسطه بیم از فقهاء) ممکن نبود بی پرده در میان مردم شایع شد و از آن جمله صحبت از مخلوق بودن قرآن که یکی از دعاوی معتزله میباشد.

اتفاقاً مامون پیش از رسیدن بمقام خلافت بآن موضوع (خلق قرآن) معتقد بود و مسلمانان میترسیدند که مبادا مامون خلیفه شود و آن عقیده را ترویج کند تا حدی که فضیل بن عیاض علناً میگفت من از خدا برای هرون طول عمر میخواهم تا از شر خلافت مامون راحت باشم.

اما بالاخره مامون خلیفه شد و به پیروی از معتزله تظاهر کرد. فقهای عامه که این را دیدند جار و جنجال برپا کردند و اکثریت مسلمانان نیز بر خلاف معتزله بودند و در نتیجه برای مامون تولید زحمت کردند. مامون که نمیتوانست از نظر خود برگردد از راه مناظره و مباحثه علمی وارد شد و مجالس بحث و گفتگو تشکیل داد تا با عقل و منطق گفته های طرفین سنجیده شود و برای تایید مباحث منطقی دستور ترجمه کتب فلسفی و منطقی صادر نمود تا هر چه زودتر از یونانی بعربی ترجمه شود و خود نیز آن ترجمه ها را مطالعه میکرد و عقیده اش درباره معتزله بواسطه مطالعه کتب مزبور محکم تر میگشت ولی عامه مردم چنانکه مسلم است زیر بار حرف حساب و منطق نمیرفتند، مامون که این را دانست و از مماشاة نومید شد بقوای قهریه دست زد و در اواخر خلافت خویش با مخالفان اعتزال بخشونت رفتار کرد و هنگامی که خارج بغداد بود باسحق بن ابراهیم والی بغداد دستور داد قضاة و شهود و اهل علم را امتحان کند و هر کدام آنان که به مخلوق بودن قرآن اقرار دارد آزاد گردد و کسانی که آن عقیده را ندارند بآنان تعلیم داده شود.

با مطالعه این مراتب چنان بنظر میرسد که مامون بواسطه کثرت اطلاعات و آزادی عقیده و تمایل بقیاس عقلی از ترجمه علوم یونانی بعربی باک نداشت و ابتداء برای تایید مذهب معتزله بترجمه کتب منطق و فلسفه دست زد سپس به ترجمه کلیه تالیفات ارسطو از فلسفه و غیره پرداخت و در اوایل قرن سوم هجری ترجمه آن کتابها آغاز گشت. معتزله مانند تشنه ای که بآب زلال برسند مطالب فلسفی ارسطو را دریافته و آن را کاملاً بررسی و مطالعه کردند و در نتیجه برای مبارزه با مخالفان نیروی تازه ای بدست آوردند و همانطور که مسیحیان پس از مطالعه کتب منطقی یونان، فلسفه جدید افلاطونی انشاء نمودند مسلمانان هم پس از آن مطالعات دارای علم کلام شدند.

مامون و ترجمه کتابهای یونانی

راجع بعلت مبادرت مامون بترجمه کتاب های یونانی مطالب بسیاری گفته اند، از آنجمله ابن ندیم مؤلف الفهرست چنین میگوید:

«مامون شبی ارسطاطالیس حکیم را در خواب دید و از او مسائلی پرسید و چون از خواب برخاست بفکر ترجمه کتابهای حکیم افتاد و نامه ای بپادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم که در بلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد، پادشاه روم پس از گفتگوی بسیار این خواهش را پذیرفت، مامون عده ای را (مانند حجاج

بن مطر و ابن بطريق و سلما صاحب بيت الحكمة) مامور انجام آن مهم نمود، آنان نیز آنچه را که در بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع آوری کرده نزد مامون فرستادند و مامون دستور ترجمه آنرا داد.

ابن ابی اصیبعه مؤلف طبقات الاطباء و ابوالفرج مؤلف مختصر الدول و دیگران نیز این داستان را نقل کرده اند و تصور میرود که آنها هم از مؤلف الفهرست اقتباس کرده باشند. در هر صورت علت هرچه باشد شکی نیست که مامون در ترجمه کتاب های یونانی کوشش بسیار نمود و پول زیادی در آن راه صرف کرد بقسمی که در مقابل وزن کتابها طلا میداد و بقدری در ترجمه کتابها توجه داشت که وی روی هر کتابی که بنام او ترجمه میشد از خود علامتی میگذارد و مردم را بخواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق میکرد و با حکماء خلوت نموده از معاشرت و صحبت آنها لذت می برد.

ثروتمندان و بزرگان و اعیان دولت نیز بمامون تاسی میکردند و ارباب منطق و فلسفه را گرامی میداشتند و در نتیجه مترجمین بسیاری از عراق و شام و ایران به بغداد آمدند و چه بسا که نسطوریان-یعقوبیان-صابئه-زرتشتیان-رومیان-برهمن های هندی میان آنان بودند و از زبانهای یونانی و فارسی و سریانی و هندی (سانسکریت) و نبطی و لاتینی و غیره کتاب ترجمه میکردند.

تعداد کتاب فروش و کاغذفروش در بغداد فزونی یافت و انجمن های علمی و ادبی متعدد گشت، مردم بیش از هر کار بمباحثات علمی و مطالعه پرداختند و پس از مامون نیز این نهضت دوام یافت و عده ای از خلفای عباسی رویه مامون را ادامه دادند و مهمترین کتب قدماء بعربی ترجمه شد.

مترجمین (ناقلان) علوم در زمان عباسیان

سابقا گفته شد که کمی پیش از اسلام میان سریانی ها یک نوع نهضت علمی موجود بود و کتابهای یونانی را بسرانی ترجمه کرده بسیاری از آن کتب را مطالعه و بررسی میکردند و بخصوص در طب و فلسفه پیشرفت هایی نمودند تا آنجا که بعضی از آنها ریاست بیمارستان گندی شاپور رسیدند و زبان یونانی را در مدارس خود تدریس میکردند و همینکه مرکز خلافت به بلاد آنان (عراق) منتقل شد و بغداد بواسطه آمد و رفت اقوام و ملل مختلف اسلامی رو بآبادی گزارد سریانی ها نیز برای امرار معاش به بغداد آمدند و همانطور که امروز عربها برای گذران روز انگلیسی میآموزند سریانی های آنروز به تحصیل زبان عربی مشغول شدند و چون عدالت و مساوات عباسیان (در اوایل کار آنان) را دیدند آمیزش با مسلمانان و اعراب را پسندیدند، چه که عباسیان در آغاز امر بقدری نسبت برعایای خود آزادی داده بودند که مسیحیان برای رفع اختلافات مذهبی و اوضاع و احوال قومی بخلفای عباسی مراجعه میکردند و حکمیت آنان را میپذیرفتند و همین خوشرفتاری و عدالت خواهی عباسیان سبب شد که عده ای از ایرانیان لایق و کاردان به بغداد آمدند و در دستگاه خلافت راه یافته در اداره امور کشور با آنان کمک کردند. اتفاقا عده ای از آن ایرانیان که در دستگاههای دولتی بودند از علم و ادب نیز بهره داشتند و به پیشرفت علم مساعدت مینمودند.

خلفای عباسی گروهی از پزشکان هندی را برای استفاده از معلومات طبی آنان استخدام کردند و در نتیجه بغداد مرکز دانشمندان گردید.

همینکه خلفای عباسی بفکر ترجمه کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق و شام و ایران و هند استفاده کردند و چون خلفاء همه نوع مساعدت مالی و غیره با این دانشمندان میکردند طبعا عده آنان روز افزون میشد،

بیشتر این مترجمین از نسطوریان انتخاب میشدند. چه آنان در ترجمه تواناتر از سایرین بودند و بر فلسفه و علوم یونانی احاطه بیشتری داشتند و گروهی از ایرانیان و هندیان نیز کتب هندی و فارسی را ترجمه میکردند و غالباً این شغل (ترجمه) در خاندان مترجمین باقی میبود، بقسمی که از یک خانواده تا چندین پشت مترجم و ناقل برمیخاست و اینک اسامی نامی ترین ناقلین و مترجمین زمان عباسیان.

1- خاندان بختیشوع:

سردسته اینان جورجیس بن بختیشوع پزشک منصور است (شرحش گذشت) که از نسطوریان سریانی میباشد، پس از مرگ جورجیس هرون پسر او بختیشوع را از بیمارستان گندی شاپور احضار کرد (همانطور که منصور خود جورجیس را احضار کرده بود) و چون بختیشوع به بغداد آمد هرون پزشکان خود (ابو قریش عیسی- عبدالله طیفوری- داود بن سرابیون و غیره) را گفت: که بختیشوع را امتحان کنند، و چون آنان بختیشوع را دیدند به هرون گفتند: که ای خلیفه کسی از ما یارای سخن با این مرد ندارد! چه که او خود جان کلام است و خود و پدر و قومش از فلاسفه اند.

این گفته آنان عظمت مقام خاندان بختیشوع را در علم فلسفه میرساند. باری هرون بختیشوع را رئیس پزشکان قرار داد. بعد از بختیشوع پسرش جبرائیل بآن مقام رسید و از خلفاء اموال و انعام بسیار دریافت داشت. پس از مرگ جبرائیل پسرش بختیشوع بن جبرائیل رئیس اطباء و پزشک مخصوص خلفاء شد و چنان ثروت و جاه و مقامی بهمرساند که هیچ یک از پزشکان آن جاه و مال و منصب را نداشتند. جبرائیل بن عبدالله بن بختیشوع پزشک مخصوص مقتدر عباسی و پسرش عبیدالله بن جبرائیل نیز از پزشکان نامی و دانشمندان معروف این خاندان میباشند. این شش پزشک در علم طب سرآمد عصر خویش محسوب میشدند ولی جز جورجیس اول هیچ کدام آنان کتابی ترجمه نکردند و اینکه نام آنان را جزء مترجمان آوردیم برای آن است که بیشترشان در علم طب کتابهای مفیدی تالیف نمودند و بعضی از آنان مترجم هایی برای ترجمه کتب طب یونانی سریانی استخدام کرده اند.

2- خاندان حنین:

سرخاندان آنان حنین بن اسحق عبادی معروف به شیخ المترجمین از مسیحیان حیره در سال 194 متولد شد، پدرش سوداگر بود، خودش به بصره آمده زبان عربی آموخت، آنگاه به بغداد رفت تا طب بیاموزد ولی با اشکالات بسیار مواجه شد، چه در آنروزها پزشکان بخصوص پزشکان گندی شاپور نمیخواستند مردم بازاری وارد سلسله اطباء بشوند، موقع آمدن حنین به بغداد مهمترین مدرس طبی، مدرس یوحنا ابن ماسویه بود که از فارغ التحصیلان نامی بیمارستان گندی شاپور میباشد. حنین بمجلس درس او حاضر شد، اتفاقاً روزی از آنچه که نزد وی میخواند مطلبی پرسید یوحنا بخشم آمده گفت:

«مردم خیره را به طب چه کار، برو نزد یکی از اقوامت و پنجاه درهم از او بستان یک درهم انگشتوانه کوچک و سه درهم زرنیخ و بقیه را پول کوفی و فارسی بخر و آنها را با هم مخلوط کن و سر راه مردم بنشین و فریاد بزن پول برای صدقه، پول برای مخارج و آن درهم های تقلبی را بفروش که بیشتر بدردت میخورد، آنگاه او را از خانه خود بیرون کرد. (2)

حنین گریه کنان و پریشان از خانه یوحنا درآمد ولی شوقش به تحصیل علم طب آن هم بزبان یونانی بیش از پیش شد و از آنرو از بغداد باسکندریه رفت و دو سال تمام در آنجا زبان و ادبیات یونانی آموخت و اشعار هومر را حفظ کرد و همینکه به بغداد باز آمد علاوه بر عربی زبانهای یونانی، سریانی و فارسی را بخوبی میدانست و پزشکان

بغداد از آنجمله یوحنا ابن ماسویه بوی نیازمند بودند تا آنجا که یوحنا حنین را استخدام نمود و ترجمه کتابهای جالینوس را بعربی و سریانی باو واگذار و در اینکار از مکتب اسکندریه پیروی کرد. حنین کتاب تشریح جالینوس را برای جبرئیل بن بختیشوع ترجمه نمود و جبرئیل بقدری او را احترام میگذارد که بوی، رین حنین خطاب میکرد و رین بزبان سریانی یعنی ای معلم، مییاشد و چون مامون ب فکر افتاد که فلسفه یونان را بعربی ترجمه کند، کسی را بهتر از حنین نیافت. چه وی با آنکه جوان بود سرآمد مترجمین محسوب میشد، لذا مامون عده ای از مترجمین مانند حجاج بن مطر و ابن بطریق و مسلم صاحب بیت الحکمه و غیره را مامور آن کار نمود و حنین را بر همه آنان ریاست داد تا ترجمه آنها را اصلاح کند.

مامون در مقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به حنین میداد و حنین برای استفاده خود کلمات را با حروف درشت و روی کاغذ ضخیم و با سطرهای پراکنده مینگاشت تا کتاب ضخیم تر گردد. میگویند حنین شخصا برای بدست آوردن کتابهای مطلوب بروم رفت و علاوه بر ترجمه کتابهای مامون برای خاندان شاکر و دیگران نیز کتاب ترجمه میکرد.

حنین دو پسر داشت: یکی داود و دیگری اسحق و بنام آنان کتابهای طبی در مبادی و تعلیم، طب تالیف کرد و هم چنین از تالیفات جالینوس برای آنها ترجمه نمود.

اسحق در ترجمه مهارت یافت و مانند پدر کتابهایی از یونانی بعربی ترجمه کرد و بیشتر کتابهای حکمت (مانند کتابهای ارسطوطالیس و غیره) را ترجمه مینمود ولی پدرش غالبا به ترجمه کتابهای طبی و بخصوص کتابهای جالینوس مشغول بود و کمتر کتابی از جالینوس ترجمه شده که یا دست کار حنین نبوده و یا اقل حنین آنرا اصلاح نکرده است و اگر غیر از این میبود کسی بآن ترجمه توجه نداشت. چه که حنین علاوه بر مهارت در زبان عربی و یونانی در علم طب نیز ماهر بود. حنین در زمان متوکل رئیس مترجمان گشت و عده ای از مترجمان مانند استفان بن باسیل و موسی بن خالد ترجمه های خود را برای اصلاح به حنین میدادند. حنین بعادت آنروز مسیحیان زناز بگردن میآویخت. وفات حنین در 264 واقع شد. اسحق پسر حنین نیز در ترجمه شهرت یافت و بیشتر کتابهای فلسفه و آنهم فلسفه ارسطو و شرح های آنرا بعربی ترجمه کرده است. اسحق غالبا با پدرش همکاری داشت سپس جزء محارم قاسم بن عبیدالله وزیر المعتضد درآمد. اسحق علاوه بر ترجمه تالیفاتی در طب و داروسازی از خود باقی گذارده است.

3- حبیش اعصم دمشقی- حبیش بن حسن دمشقی خواهر زاده حنین بن اسحق است. طب را نزد دایی خود آموخته و در ترجمه از او پیروی کرده است. میگویند: یکی از خوشبختی های حبیش آن بوده که ملازمت حنین را داشته است و آنچه را که حبیش ترجمه میکرده به حنین نسبت میدادند و چه بسا از ترجمه های قدیمی که متعلق به حبیش بوده و صاحبان آن برای رواج بازار نام حبیش را محو کرده بجای آن نام حنین را گذاردند.

4- قسطا ابن لوقای بعلبکی- از مسیحیان شام، طبیب و فیلسوف عالی قدری بوده است و برای تحصیل علم بروم سفر کرده، یونانی و عربی و سریانی را میدانسته است، کتابهای زیادی بعربی ترجمه کرده است و چون در ترجمه دقیق بوده بسیاری از ترجمه های دیگران را تصحیح نموده، و رساله های متعددی در علم طب تالیف کرده است. انشای وی سلیس و قریحه اش عالی بود. در طب و تاریخ و فلسفه و هیئت و جبر و مقابله و هندسه و منطق و ادبیات و دیانت بیش از صد کتاب تالیف نموده، ابوالفرج مالتي درباره وی چنین میگوید:

«راستش را بخواهید کسی بهتر از قسطا کتاب تالیف نکرده چون جملاتش مختصر و مطالبش پر معنی و با مغز است.»

5- خاندان ماسرجویه- سرخاندان آنها ماسرجویه پزشک یهودی مذهب سریانی زبان مقیم بصره است، و از سریانی عبری ترجمه میکرده است. (نامش گذشت) پسرش عیسی بن ماسرجویه نیز مترجم بوده و تالیفات مهمی در طب دارد.

6- خاندان کرخی- سرخاندان آنها شهدی کرخی است، سپس پسر او که بشغل ترجمه اشتغال داشته و هر دو در این فن متوسط بودند ولی پسر در اواخر عمر از پدر برتر شد.

7- خاندان ثابت سرخاندان آنها ثابت بن قره حرانی از صابئی های حران بوده است، ابتداء صراف میگرد، سپس طب و فلسفه و نجوم آموخته و زبان سریانی را بخوبی میدانسته و کتابهایی عبری ترجمه نموده است، در ریاضی و طب و منطق تالیفاتی دارد و کتابی راجع بمذهب صابئه بزبان سریانی نوشته است. از مقربان دستگاه معتضد بوده تا آنجا که با وی مینشست و او را میخنداند و مدتها با او سخن میگفت و هیچ یک از وزیران و ملازمان تا آن حد نزد معتضد تقرب نداشتند. پسرش سنان بن ثابت از مقربان القاهر بالله شد، تالیفات زیادی از او هست. ثابت بن سنان پسر سنان نیز تالیفاتی دارد ولی این پدر و پسر چیزی ترجمه نکردند.

8- حجاج بن مطر- از مترجمین مامون است کتاب مجسطی و اقلیدس را عبری ترجمه کرده و ثابت بن قره حرانی بعدا آن ترجمه را اصلاح کرده است.

9- ابن ناعمه حمصی- نامش عبدالمسیح بن عبدالله حمصی ناعمی است، در ترجمه متوسط بوده و قدری از متوسط برتر محسوب میشده است. دیگر از مترجمین این خاندان زروبا ابن ما نحوه که از ابن ناعمه در ترجمه ضعیف تر است.

10- استفان بن باسیل- در ترجمه تقریبا بیای حنین بن اسحق میرسید ولی عبارات حنین فصیح تر و نیکوتر است.

11- موسی بن خالد معروف به ترجمان- از شانزده کتاب جالینوس چندین کتاب ترجمه کرده و در ترجمه از حنین پست تر است.

12- سرجیس راسی- از شهر راس العین از جزیره العراق است. کتاب های بسیاری ترجمه کرده، مترجم متوسطی بوده، حنین ترجمه های او را اصلاح میکرده است.

13- یوحنا ابن بختیشوع- وی از خاندان بختیشوع طبیب نمیباشد و فقط از یونانی سریانی ترجمه میکرده است.

14- بطریق- از مترجمان زمان منصور است، بامر او کتابهایی ترجمه کرده و ترجمه اش عالی است. اما بدرجه ترجمه حنین نمیرسد.

15- یحیی بن بطریق- از ملازمان حسن بن سهل است، یونانی نمیدانسته و عربی را هم به نیکی نیاموخته بود، فقط لاتینی میدانسته است.

16- ابو عثمان دمشقی- عبری نیکو ترجمه میکرده است.

17- ابو بشر متی ابن یونس- از اهالی دیرقنی است. در مدرسه مارماري نزد استادان بزرگ تحصیل کرده و ریاست علمای علم منطق بوی منتهی میشود.

18- یحیی بن عدی- از علمای منطق در قرن چهارم هجری است، بر خلاف سایر مترجمین سریانی یعقوبی مذهب بوده، سرعت قلم داشته، در شبانه روز صد ورق مینوشته است. نزد متی بن یونس و ابو نصر فارابی تحصیل علم کرده است.

این بود اسامی و نام و نشان مشهورترین ناقلان و مترجمان آن دوره که بطور مختصر بآن اشاره کردیم.

اما مترجمان و ناقلان سایر زبانها عبارت بودند از ابن مقفع و خاندان نوبخت که از عربی بفارسی ترجمه میکردند.

نام نوبخت بزرگ برده شد، پسر او فضل بن نوبخت کتابهایی در نجوم و غیره از فارسی بعربی ترجمه کرده است. موسی و یوسف پسران خالد نیز از فارسی بعربی ترجمه میکرده اند و در خدمت داود بن عبدالله بن حمید بن قحطبه مشغول بودند. علی بن زیاد تمیمی کنیه اش ابوالحسن، کتاب زیچ شهریار را از فارسی بعربی ترجمه کرده است.

حسن بن سهل از ستاره شناسان آن زمان است، احمد بن یحیی بلاذری، جبلة بن سالم منشی هشام، اسحق بن یزید از مترجمین فارسی هستند. اسحق کتاب اختیارنامه را بنام سیرة الفرس از عربی بفارسی ترجمه نمود. دیگر از مترجمین عربی بفارسی محمد بن جهم برمکی، هشام بن قاسم، موسی بن عیسی کردی و عمر بن فرخان و غیره میباشند. منکه هندی و ابن دهن هندی از مترجمین زبان هندی هستند. اولی در خدمت اسحق بن سلیمان بن علی هاشمی میزیسته است و دومی ریاست بیمارستان برمکیان را داشته است. ابن وحشیه از مترجمین نبطی (کلدانی) است، کتاب های بسیاری ترجمه کرده و شرحش میآید.

مردم سوریه و نقل و ترجمه علوم

اگر در شرح حال و ملیت و موطن مترجمان و ناقلان علوم در عصر عباسی مختصر دقتی شود معلوم میگردد که بیشترشان از مردم سوریه یعنی اهالی شام و جزیره و عراق بودند، این مردم از دیرزمانی کارشان این بوده که علوم و آداب را از زبانی بزبانی دیگر و از کشوری بکشور دیگر انتقال میدادند. زیرا موقع جغرافیائی کشورشان (واسطه ارتباط شرق و غرب) و هوش و استعداد فطری آنها برای این کار مساعد بود.

از آنرو مردم سوریه یا فنیقی ها چندین قرن پیش از میلاد حروف هجاء (الفباء) را در ضمن سفرهای تجارتی بشهرهای دور دست (یونان و کلدان و غیره) برده منتشر ساختند و نام و شکل الفبای امروزی ملل متمدن گواه این مطلب میباشد. آنان واسطه نقل علوم و ادبیات میان مصریان و کلدانیان بودند و چنانکه گفته شد همین مردم علوم و ادبیات را از مصر بیونان انتقال دادند و همان طور که در این ایام مردم برای تجارت یا ترجمه یا استخدام در ادارات دولتی زبان های انگلیسی و فرانسه میآموزند مردم سوریه آن روز برای همان مقاصد زبان یونانی و بابلی و غیره میآموختند.

همینکه تمدن در یونان توسعه و ترقی یافت فلسفه و منطق و سایر علوم با فتوحات اسکندر از یونان بعراق و شام آمد و مردم سوریه آنرا فرا گرفته بزبان خود ترجمه کردند و پس از ظهور آئین مسیح چیزهایی از مسیحیت بر آن افزودند و ادبیات یونانی، مسیحی را پدید آوردند و آنرا فلسفه یونانی قدیم در دیرهای خود محفوظ داشتند سپس علم و فلسفه را به هند و ایران و غیره انتقال دادند.

این مردم در زمان ساسانیان واسطه علوم یونانی بفارسی بوده اند و همینکه انوشیروان برای تدریس طب و فلسفه بیمارستان گندی شاپور را تاسیس کرد (چنانکه گفته شد) اساس کار بدست مسیحیان عراق و جزیره استوار گشت و همین ها بودند که بسیاری از آداب و رسوم سامی را در حران با همان رنگ (صبغه) بت پرستی محفوظ داشتند. زیرا مردم حران بآئین سابق خویش تا مدتی مانده بودند.

همینقسم مردم عراق که از همان ملت سوریه میباشند آداب و علوم کلدان قدیم را نگاهداری کردند و پس از ظهور اسلام و تصمیم خلفاء برای ترجمه و انتقال علوم بزبان عربی مردم سوریه دست راست آنان شدند و آن مهم را بخوبی انجام دادند و چنانکه میدانیم مترجمین آن علوم از اهالی حمص، دمشق، بعلبک، حیره، حران و بصری

و غیره برخاستند. این مسلم است که برای ترجمه مطالب علمی از زبانی بزبان دیگر باید مترجم از آن بهره مند باشد و الا مطلب نامفهوم و غیر قابل ترجمه میشود. و بهمین جهات می بینیم که مترجمان دوره عباسیان (مردم سوریه) در علومی که ترجمه میکردند متبحر بودند و علاوه بر ترجمه در علوم مزبور (طب-فلسفه-منطق و غیره) تالیفات داشتند و شرح و تعلیق بر آن مینگاشتند.

اکنون نیز میبینیم که مردم سوریه در ترجمه علوم و ادبیات غربی بزبان عربی از هر ملت دیگری ساعی تر میباشند.

نقل و ترجمه علم برای مردم دیگر غیر از خلفاء

چنانکه ملاحظه شد خلفاء بیش از دیگران بترجمه علوم و آداب پیشینیان دست بکار شدند و چون بعضی از این ترجمه ها میان مردم منتشر شد و مردم بغداد بر آن آگهی یافتند عده ای از بزرگان آن شهر برای پیروی از منظور خلفاء مترجم استخدام کردند و با پول و سرمایه خود به نقل و ترجمه کتب علمی پرداختند.

مشهورترین این گروه سه نفر بنام احمد - محمد - حسن که هر سه فرزندان موسی پسر شاکر بودند و بهمان جهت آنان را بنی موسی و یا بنی شاکر هم میگفتند و بعدا فرزندان آنها به بنی منجم شهرت یافتند. موسی پدر آنان از دوستان مامون بود و مامون بملاحظه دوستی با موسی بفرزندانش کمک میکرد است.

موسی اهل علم و ادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشود، چه که در جوانی لباس سیاهی در بر میکرد و شبها راه میزد است و چون مرد دلیر بی باکی بوده دست خالی بر نمیگشته است. بطوریکه میگویند وی شبها نماز خفتن را با همسایگان در مسجد میخواند، پس از آن بخانه میآمد و لباس دیگری می پوشید و در جاده خراسان چندین فرسخ راه می پیمود و پای اسب کهر خود را پارچه سفید می بست که بنظر ابلق بیاید ضمنا موسی جاسوسانی داشت که بوی خبر میدادند چه کسانی با چه اموالی از جاده عبور کرده یا میکنند، لذا موسی با اطلاع کامل بر آنان میتاخت و اموال و دارائی آنان را گرفته پس از پیمودن چندین فرسخ راه صبحگاهان بشهر بر میگشت و نماز صبح را با همان همسایه های شبانه اداء میکرد و هر گاه که در صدد دستگیری او بر میآمدند همسایگان گواهی میدادند که وی نماز بامداد را با آنان در مسجد خوانده است و از آثرو تعقیب او دشوار مینمود و سرانجام موسی توبه کرد و پس از چندی در گذشت و سه پسر کوچک از خود باقی گزارد. مامون بواسطه

دوستی با پدرشان آنان را باسحق بن ابراهیم مصعبی سپرد و در بیت الحکمه نزد یحیی بن ابی منصور برای آنان جا تعیین کرد و هر گاه مامون بسفر میرفت اسحق را میخواست و سفارش فرزندان موسی را میکرد تا حدی که اسحق رنجیده خاطر شده میگفت: مامون مرا دایه فرزندان موسی قرار داده است. با این حال مقرری آنان غیر مکفی بود و زندگانی خوبی نداشتند ولی سرانجام تحصیلات عالی خود را به پایان رسانیده هر کدام در رشته ای متخصص شدند. محمد از سایر برادران عالمتر بود و از هندسه و نجوم اطلاع کافی داشت اقلیدس و مجسطی و کتابهای دیگری از هیئت و ریاضی و طبیعی مطالعه کرده بود. احمد در قسمت علمی بیای محمد نمیرسید ولی در قسمت مکانیک مهارت بی نظیری پیدا کرده بود. حسن بیش از هر چیز در هندسه متبحر شد و با آنکه غیر از شش مقاله اقلیدس را نخوانده و نزد معلمی هندسه نیاموخته بود معذک در رشته هندسه بالاترین علمای معاصر خویش گشت.

فرزندان شاکر در نقل و ترجمه علوم قدیمه فداکاری بسیار کردند و خود را همه نوع بزحمت انداختند و اموال

بسیاری در آن راه مصرف نمودند. عده ای را بروم روانه کردند تا کتابهای مطلوب را بدست آورند و مترجمین زبردست را با حقوق های گزاف از اطراف و اکناف استخدام نمودند و از جمله اشخاصی که برای تحصیل کتاب بروم فرستادند حنین بن اسحق و دیگران بودند، سپس حنین و حبیش و ثابت بن قره را به ترجمه واداشتند و ماهی پانصد دینار برای آنان حقوق تعیین کردند. بنی موسی در هیئت و مکانیک و هندسه تالیفات بسیاری دارند و از خود استنباطهایی در آن علوم کرده اند که بکلی بیسابقه است. اینان برای مامون با دلایل محسوسی ثابت کردند که محیط زمین بیست و چهار هزار میل است. مهارت آنان در زیج و سایر مطالب علمی نیز فوق العاده بود. محمد بن عبدالملک زیات نیز از کسانی است که ماهانه قریب دو هزار دینار برای ترجمه کتاب مصرف میکرده است و کتابهای بسیاری بنام او ترجمه شده است. علی بن یحیی معروف بابن المنجم از دبیران مامون، چند کتاب طبی برای محمد ترجمه کرده است و همین قسم محمد بن موسی بن عبدالملک کتابهایی ترجمه نموده است.

ابراهیم بن محمد بن موسی معروف بکاتب کتاب های یونانی را با هزینه خود بعربی ترجمه کرده است. تادری اسقف (کشیش) کرخ در جمع آوری و ترجمه کتابها سعی فراوان داشت و پزشکان مسیحی کتابهای زیادی برای او تالیف کردند. دیگر عیسی بن یونس معروف بکاتب و حاسب از اهالی عراق بسیاری از کتب قدیمه و علوم یونانی را جمع آوری و نقل کرده است همینقسم شیرشوع ابن قطرب از مردم گندی شاپور مترجمان را پول میداد و آنان را بترجمه و جمع آوری کتب قدیمه تشویق میکرد ولی نسبت بترجمه یونانی بسریانی بیش از عربی توجه داشت. یوحنا بن ماسویه، جبرائیل بن بختیشوع، داود بن سراپیون، سلمویه ابن طیفوری و سایر اطباء خلفاء هر کدام تا حدی در راه ترجمه و نقل علوم قدیمه اقداماتی کرده اند. بسیاری از امیران مستقل اسلامی به پیروی از خلفاء کتاب های قدیمی را به عربی ترجمه میکردند. مثلا سیف الدوله آل حمدان طیبی بنام عیسی رقی داشت که کتابهای سریانی را به امر سیف الدوله و بزبان عربی ترجمه میکرد.

کتابهایی که در نهضت عباسی ترجمه شد

حال که موجبات اقدام خلفای عباسی را برای ترجمه علوم قدیمه دانستیم و اسامی مترجمان و ناقلان را شناختیم اینک نام کتاب های ترجمه شده را ذکر میکنیم. چون همین کتاب ها بعدا مدرک و ماخذ تالیف اسلامی شد. البته ذکر اسامی تمام آن کتابها دشوار است، زیرا تعداد آن بسیار بوده و بسیاری از آن مفقود شده است، فقط تا آنجا که ممکن بوده پاره ای از آن کتب را نام میبریم و برای آسان شدن کار کتابهای مزبور را از نظر زبان اصلی طبقه بندی میکنیم.

کتاب هایی که بعربی در آن زمان ترجمه شده از زبانهای اصلی ذیل نقل گشته است:

یونانی، فارسی، هندی (سانسکریت)، نبطی، عبرانی، لاتینی، قبطی و البته موضوع کتابها نیز مختلف بوده که آن قسمت نیز ذیلا طبقه بندی میشود.

1- کتابهای ترجمه شده از یونانی

در آن دوره بیش از هر زبان از زبان یونانی ترجمه شده و بیشتر کتابهای یونانی فلسفه و طب و ریاضیات و هیئت و فروع علم طبیعی بوده است. اینک نام آن کتابها و مؤلفین و مترجمین آن و موضوع کتابهایی که از یونانی

ترجمه شده است.

آ-فلسفه و ادبیات

(کتابهای افلاطون)

نام کتاب/نام مترجم 1-سیاست/حنین بن اسحق 2-مناسبات/یحیی بن عدي 3-نوامیس/حنین و یحیی 4- تیماوس/ابن بطریق با اصلاحات حنین 5-نامه افلاطون باقرطی/یحیی بن عدي 6-توحید/. . . . 7-حسن و لذت/. . . . 8-اصول هندسه/قسطابن لوقا

کتاب های ارسطوطاليس

1-کاتگوري يا مقولات/حنین بن اسحق 2-عبارات/حنین بسرياني و اسحق بعربي ترجمه کرد 3-تجلیل القياس/تئودور با اصلاحات حنین 4-البرهان/اسحق بسرياني و متي بعربي ترجمه کرد 5-الجدل/اسحق بسرياني و یحیی بعربي ترجمه کرد 6-مغالطات يا حکومت/ابن ناعمه و ابو بشر به سرياني و یحیی بعربي ترجمه کردند 7-خطابه/اسحق و ابراهيم بن عبدالله 8-شعر/ابو بشر از سرياني بعربي ترجمه کرد 9-سماع طبيعى/ابو روح صابي حنین و یحیی و قسطا و ابن ناعمه 10-السماء و العالم/ابن بطریق با اصلاحات حنین 11-الکون و الفساد/حنین به سرياني و اسحق و دمشقى بعربي 12-الآثار العلويه/ابو بشر یحیی 13-النفس/حنین به سرياني و اسحق بعربي 14-الحس و المحسوس/ابو بشر متي بن یونس 15-الحيوان/ابن بطریق 16-حروف يا الهیات/اسحق-یحیی-حنین و متي 17-اخلاق/اسحق 18-مرآة/حجاج بن مطر 19-اتولوجي/حجاج بن مطر شاگردان و پیروان ارسطو بر بسیاری از کتب او شرح و تعلیق نگاشته اند. مانند تموذسطس، ویدوخس برقلس، اسکندر، افروديسي، فرفوريس، امونيوس، تامسپيوس، نيقلولوس، فلوطرخس، یحیی نحوي و غيره که پاره ای از آنان شارح کتب ارسطو میباشند و عده دیگر در آن زمینه ها از خود تالیفات دارند و بسیاری از این کتابها توسط اشخاصی که نامشان معلوم نیست بعربي ترجمه شده و مؤلف الفهرست آن کتابها را اسم برده ولي ما از ذکر آن چشم پوشیدیم. کتابهای فلسفی و ادبی جالینوس که ضمن کتاب های طبي وي مذکور شده از این قرار است: نام کتاب/نام مترجم 1-آنچه را که جالینوس معتقد بوده است/ثابت 2-شناختن مرد عیب خودش را/توما با اصلاحات حنین 3-کتاب اخلاق/حبیش 4-محرک اول بي حرکت است/حبیش و عیسی 5-بهره مندی از دشمنان (3)

ب-طب و فروع آن

(کتاب های بقراط)

نام کتاب/نام مترجم 1-عهد بقراط/حنین به سرياني و حبیش و عیسی بعربي ترجمه کردند. 2-فصول/حنین براي محمد موسي ترجمه کرد 3-الکسر/حنین براي محمد موسي ترجمه کرد 4-تقدمة المعرفة/حنین و عیسی بن محمد 5-امراض حاده/عیسی بن یحیی 6-اپیدمي (بیماریهای واگیر) /عیسی بن یحیی 7-اخلاط/عیسی بن یحیی براي محمد بن موسي 8-کاتی تیون/حنین براي محمد بن موسي 9-آب و هوا/حنین و حبیش 10-طبیعت انسان/حنین و عیسی کتاب های جالینوس

مشهورترین کتابهای جالینوس کتابهای شانزده گانه اوست از این قرار:

الفرق-الصناعة-النبض-شفاء الامراض-مقالات پنجگانه-استقسات-کتاب المزاج-قوای طبيعى-علت ها و مرض ها-شناسائی بیماری اعضاي دروني-نبض کبیر-تب ها-بحران-حفظ الصحة-چاره درد.

کتابهای مزبور باستثنای علل باطنیه-نبض کبیر و حفظ الصحة و چاره درد (حلیة البرء) توسط حنین بن اسحق
بعربی ترجمه شده است. ولی کتابهای مذکور بعدا بوسیله حبیش بعربی ترجمه شد.

اما نام بقیه کتابهای طبي جالینوس و نام مترجمین آن چنین است:

- نام کتاب/نام مترجم 1-تشریح کبیر/حنین اعسم 2-اختلاف تشریح/حنین اعسم 3-تشریح حیوان زنده/حنین
اعسم 4-تشریح حیوان مرده/حنین اعسم 5-علم بقراط در تشریح/حنین اعسم 6-احتیاج به نبض/حنین اعسم
7-علوم ارسطو/حبیش اعسم 8-تشریح رحم/حبیش اعسم 9-آراء بقراط و افلاطون/حبیش اعسم 10-
عادات/حبیش اعسم 11-خصب البدن/حبیش اعسم 12-منی/حبیش اعسم 13-ترکیب دواها/حبیش اعسم
14-ورزش با کره کوچک/حبیش اعسم 15-ورزش با کره بزرگ/حبیش اعسم 16-طریقه تعلیم طب/حبیش اعسم
17-منافع الاعضاء/حبیش اعسم 18-قوای نفس و مزاج بدن/حبیش اعسم 19-حرکات سینه/ترجمه استیفان با
اصلاح حنین 20-علل النفس/ترجمه استیفان با اصلاح حنین 21-حرکت عضله/ترجمه استیفان با اصلاح حنین
22-احتیاج به نفس/ترجمه استیفان با اصلاح حنین 23-امتلاء/ترجمه استیفان 24-تلخی و سوداء/ترجمه
استیفان با اصلاح حنین 25-علل الصوت/ترجمه حنین 26-حرکات مجهوله/ترجمه حنین 27-افضل
الهیئات/ترجمه حنین 28-سوء المزاج المختلف/ترجمه حنین 29-دواهای مفرد/ترجمه حنین 30-نوزاد هفت
ماهه/ترجمه حنین 31-تنگ نفس/ترجمه حنین 32-پژمردگی/ترجمه حنین 33-قوای اغذیه/ترجمه حنین 34-
التدبیر الملطف/ترجمه حنین 35-مداوای امراض/ترجمه حنین 36-بقراط و امراض حاد/ترجمه حنین 37-نامه به
تراسوبولفوس/ترجمه حنین 38-پزشک و فیلسوف/ترجمه حنین 39-حفظ الصحة بقراط/ترجمه حنین 40-
محنت طیب/ترجمه حنین 41-افلاطون در تیماوس/حنین و اسحق 42-تقدمة المعرفة/عیسی 43-فصد/عیسی
و استفان 44-توصیف کودکی که فریاد میزند/ابن الصلت 45-ورم ها/ابن الصلت 46-الکیموس/ثابت و حبیش
47-الادویة و الادواء/عیسی 48-تریاق/ابن بطریق

مؤلف کتاب الفهرست بیست و چند کتاب در طب و فروع طب بدون ذکر نام مترجم اسم برده است. کتابهای
مزبور تالیف روفس از اهالی افسس میباشد که پیش از جالینوس میزیسته و شاید تمام آن کتابها بعربی ترجمه
نشده است.

و نیز مؤلف مزبور (صاحب الفهرست) کتابهای ذیل را با ذکر مؤلف و مترجم اسم برده که همه آن در طب و فروع
طب میباشد.

1-کتاب الادویة المستعمله تالیف اوریباسیوس ترجمه استیفان بن باسیل:

2-کتاب هفتاد مقاله تالیف اوریباسیوس ترجمه حنین و عیسی بن یحیی بسریانی.

3-نامه اوریباسیوس به پسرش ستاث ترجمه حنین.

4-نامه اوریباسیوس به پدرش اوناپیس ترجمه حنین. 5-کتاب گیاهها (الحشایش) تالیف دیسفوریدس عین زربی
مشهور بجهانگرد (چون برای پیدا کردن گیاههای طبي باطراف مسافرت میکرده است) بزودی شرح ترجمه و نقل
این کتاب را خواهیم گفت.

6-کتاب البرسام (ورم حجاب حاجز) تالیف اسکندروس ترجمه ابن بطریق و بسیاری از کتابهای دیگر که مترجم آن
معلوم نیست.

پ-کتاب های ریاضی و هیئت و سایر علوم

کتب مزبور شامل هیئت و حساب و موسیقی و مکانیک و هندسه میباشد از این قرار:

- 1- کتابهای اقلیدس: اصول هندسه ترجمه حجاج بن مطر. این کتاب یکمترتبه زمان هرون توسط حجاج بن مطر بنام هرونی ترجمه شد و بار دیگر در زمان مامون توسط اسحق ابن حنین ترجمه شد و ثابت بن قره آنرا اصلاح کرد و ابو عثمان دمشقی نیز آنرا ترجمه کرده است. کتاب مزبور فعلا نیز موجود است.
- کتاب الظاهرات- اختلاف مناظر- کتاب الموسيقى- کتاب القسمة- کتاب القانون- کتاب سنگینی و سبکی (الثقل و الخفه) از تالیفات اقلیدس بعربی ترجمه ولی نام مترجم آن معلوم نیست.
- 2- کتابهای ارشمیدس: شرح آن قبلا داده شده مجموع آن ده کتاب است که از یونانی بعربی ترجمه شده ولی مترجم آن معلوم نیست.
- 3- کتابهای ابولونیوس: کتاب المخروطات- قطع السطوح- قطع الخطوط- النسبة- المحدوده- الدوائر الماسه بعربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست.
- 4- کتابهای منالوس: کتاب الاشکال الکرویة- کتاب اصول هندسه را ثابت بن قره بعربی ترجمه کرده است.
- 5- کتابهای بطلمیوس قلوذی: کتاب مجسطی شرحش گذشت. یحیی برمکی آنرا تفسیر کرده است.
- کتابهای چهارگانه که ابراهیم بن صلت آنرا ترجمه کرد و حنین آنرا اصلاح نمود. کتاب جغرافیای بلاد معمور و توصیف زمین که ثابت بن قره آنرا بعربی فصیح ترجمه کرد. پانزده کتاب دیگر بطلمیوس در جغرافی و غیره که بعربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست.
- 6- کتاب جبر معروف بحدود و کتاب قسمة الاعداد از تالیفات ابرخس که بعربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست.
- کتاب جبر تالیف ذیوفنطس که بعربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست. ابن ندیم در کتاب فهرست خود کتب ذیل را که بعربی ترجمه شده بدون ذکر مترجم نام برده است.
- کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح تالیف ابیون بطریق.
- کتاب جرم الشمس و القمر تالیف ارسطرفس. کتاب العمل بذات الحلق.
- کتاب جداول زیج بطلمیوس المعروف بالقانون المسیر تالیف ثاون اسکندری.
- کتاب العمل بالاسطرلاب.
- بطوریکه ملاحظه میشود علاوه بر کتابهای فوق که در ریاضیات و زیج و هیئت تالیف و ترجمه شده کتابهای دیگری در این موضوعات بعربی ترجمه شده که ضمن کتابهای فلسفه از آن نام بردیم.
- این کتابهای موسیقی از یونانی در دوره نهضت عباسیان بعربی ترجمه شده است.
- کتاب الموسيقى الکبیر تالیف نیکوماخس جهراسینی.
- کتاب موسیقی منتسب باقلیدس.
- کتاب ریموس و کتاب الایقاع تالیف ارسطکاس.
- مقالات موسیقی تالیف فیثاغورس.
- کتاب الآلات مصوته موسوم بارغن بوقی تالیف مورطس
- کتاب ارغن زمري تالیف مورطس
- علاوه بر کتاب های ارشمیدس این کتاب ها در علم مکانیک از یونانی بعربی ترجمه شده است.
- کتاب الحیل الروحانیة تالیف ایرن
- کتاب شیل الاثقال تالیف ایرن کتاب استخراج المیاه تالیف پادروگرگی.

کتاب الآلات المصوته علي ستين مبيلا تاليف مورطيس.

2- کتابهای که از فارسی ترجمه شده است

بیشتر کتابهایی که در دوره نهضت عباسیان از فارسی عبری ترجمه شده راجع بتاریخ و شرح حال و اشعار و قسمتی هم در علوم نجوم است که خاندان نوبخت و علی بن زیاد تمیمی و غیره آنرا ترجمه کرده اند. اما کتابهایی که اکنون موجود است و از فارسی عبری ترجمه شده از این قرار است:

1- کتاب رستم و اسفندیار ترجمه جبلة بن سالم

2- کتاب بهرام شوش ترجمه جبلة بن سالم

3- خدای نامه ترجمه ابن مقفع

4- آمین نامه ترجمه ابن مقفع

5- کلیله و دمنه ترجمه ابن مقفع

6- خردک ترجمه ابن مقفع

7- تاج در سیرت انوشیروان ترجمه ابن مقفع

8- الآداب الکبیر ترجمه ابن مقفع

9- الآداب الصغیر ترجمه ابن مقفع

10- کتاب الیتیمه ترجمه ابن مقفع

11- هزار افسانه مترجم معلوم نیست

12- شهرزاد و پرویز مترجم معلوم نیست

13- کارنامه انوشیروان مترجم معلوم نیست

14- دارا و بت طلا مترجم معلوم نیست

15- بهرام و نرسی مترجم معلوم نیست

16- هزار داستان مترجم معلوم نیست

17- خرس و روباه مترجم معلوم نیست

18- کتاب سیر ملوک الفرس (غیر از آنکه محمد بن جهم برمکی ترجمه کرده است)

19- کتاب سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی

20- کتاب سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی.

در اینجا لازم است از یک کتاب مهم دیگری نام ببریم که بعد از قوام تمدن اسلامی بزبان فارسی تنظیم شد و سپس آنرا عبری ترجمه کردند. این کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که بسبک ایلیاد هومر راجع بتاریخ ایران باستان بنام سلطان محمود غزنوی در 384 هجری گفته شد و مشتمل بر شصت هزار بیت میباشد و فتح بن علی پنداری اصفهانی آنرا به نثر بنام ملک المعظم عیسی ایوبی در سال 697 ترجمه کرده است. و البته غیر از کتابهای مذکور کتابهای تاریخی و ادبی دیگری بخصوص کتابهای مربوط بمذاهب قدیمه از فارسی عبری ترجمه شده است.

3- کتابهای که از هندی عبری ترجمه شده است

کتابهای بسیاری از طب و نجوم و ریاضیات و حساب و داستان و تاریخ از زبان هندی (سانسکریت) عبری ترجمه شده است و البته کتب طبی آن زیاده تر بوده، گر چه کمتر از آن موضوع اطلاعاتی بدست آمده است. در زمان

نهضت عباسیان شهر بغداد مرکز آمد و شد بازرگانان و جهانگردان و دانشمندان تمام ملل بوده و خاندان برمکی پزشکانی از هند استخدام کرده به بغداد آورده بودند. یحیی بن خالد برمکی چندین پزشک هندی را به بغداد آورد که مشهورترین آنان اینانند.

کمنکه-بازیگر-قلیرفل-سند باز و غیره.

و از تالیفات اسلامی بعد از عباسی چنین فهمیده میشود که بیشتر موضوعهای ادبی، طبی، داروشناسی، و شرح حال و رفتار و کردار بزرگان را از کتابهای هندی اقتباس کرده اند. مثلاً پس از مراجعه بقانون ابن سینا یا الملکی رازی و سایر کتابهای طبی مهم اسلامی در موقع ذکر اسامی پاره ای از بیماریها اشاره شده که نام آنها به هندی چنین میگویند: و یا در هند آنها اینطور معالجه میکنند.

همینقسم پس از مطالعه عقد الفرید ابن عبدربه و یا سراج الملوک طرطوشی و سایر کتب ادبی معتبر عباراتی از این قبیل بر میخوریم:

«و در کتاب هند چنین و چنان. . .»

کتابهای پزشکی و شاخه های آن

بنا بمندرجات کتاب طبقات الاطباء در زمان عباسیان عده ای پزشکان هندی در بغداد و جاهای دیگر بوده و مشهورترین آنان از اینقرارند:

1- منکه هندی که باشاره یحیی بن خالد برمکی از هند به بغداد آمد و هرون را از بیماری شفا داد و هرون مقرری شایسته ای برای او معین کرد. منکه فارسی نیز میدانست و از هندی و فارسی بعربی ترجمه میکرد. وی علاوه بر طب هیئت نیز میدانسته است و تالیفات بسیاری دارد. از آنجمله کتاب نمودار در عمر-کتاب اسرار موالیه-کتاب قرانات کبیر و صغیر-کتابی در احداث عالم و دور در قران.

منکه از مشاهیر دانشمندان هند بوده و در طبقات الاطباء شرح مفصلي راجع باو ذکر شده است.

2- شاناق که پنج مقاله ای درباره سموم (زهرها) تالیف کرده است. و کتاب مزبور را منکه از هندی بفارسی ترجمه کرده است و شخصی بنام ابو حاتم بلخی باشاره یحیی بن خالد برمکی آنها بعربی ترجمه نمود. سپس عباس بن سعید جوهری غلام مامون بامر مامون آنها مجدد بعربی ترجمه کرد.

3- سنگ هال (سنجهل) و با کهر و غیره که تالیفات مهمی در طب و هیئت دارند و تالیفات آنان یا مستقیماً از هندی (و یا از هندی بفارسی) بعربی ترجمه شده است.

اینک صورت کتابهای پزشکی که در زمان عباسیان بعربی ترجمه شده است

نام کتاب/نام مترجم 1- کتاب سسر در پزشکی منکه 2- نام گیاه های هند (اسماء عقاقیر الهند) /منکه برای اسحق بن سلیمان 3- استانکر الجامع/ابن دهن 4- صفوة النجح/ابن دهن 5- مختصر الهند فی العقاقیر (گیاه شناسی) /معلوم نیست 6- علاجات الحبالی للهند (مداوای زنان باردار) /معلوم نیست 7- روسا الهندیه فی علاجات النساء (بیماری زنان و معالجه آن) 8- السكر للهند/معلوم نیست 9- التوهم فی الامراض و العلل/معلوم نیست 10- رای الهند فی اجناس الحیاة و سمومها/معلوم نیست 11- کتاب سیرک الهندی عبدالله بن علی از فارسی بعربی ترجمه کرده است. 12- تشخیص بیماریها و طرز معالجه آن بامر یحیی بن خالد برمکی ترجمه شده است. 13- کتاب ما اختلف فيه الروم و الهند فی الحار و البارد و قوی الادویه. (آنچه که روم و هند درباره گرمی و سردی و نیروی داروها با هم اختلاف دارند) .

و پاره ای کتابهای دیگر در شاخه های پزشکی.

صالح بن بهله هندی نیز از پزشکان نامی است و در زمان هرون بعراق آمده و شهرت زیادی پیدا کرد و با پزشکان همزمان خویش آمیزش نمود و اگر چه تالیف و ترجمه ای از او ذکر نشده ولی شک نیست که از نظر وی استفاده علمی شده است.

کتابهای هیئت و ریاضیات

مسلمانان در قسمت هیئت و ریاضیات از دانشمندان و مؤلفات هندی بسیار بهره مند شدند و فصل های گذشته موضوع سند را یادآور شدیم و نقل و ترجمه این زیچ تاثیر مهمی میان مسلمانان داشت و آنان را بیش از پیش بعلم هیئت آشنا ساخت و بسیاری از دانشمندان اسلام از آن کتاب تقلید کرده و بر مبانی آن کتابهای تالیف نمودند.

محمد بن ابراهیم فزاری-حبیب بن عبدالله بغدادی-محمد بن موسی خوارزمی و غیره کتابهای خود را از روی سند هند تالیف نمودند. فزاری مزبور اول ستاره شناسی است که در اسلام اسطرلاب ساخت و از سند هند استفاده نمود و بطور کلی هر یک از دانشمندان مسلمان که میخواستند در هیئت تخصص یابند ناچار تالیفات هندی را یا بزبان سانسکریت مطالعه میکردند و یا ترجمه عربی آنرا میخواندند.

ابوریحان بیرونی متوفی بسال 440 بیش از سایر علمای اسلام در علوم و ادبیات هند مطالعه داشته است، وی ده ها تالیف دارد که پاره ای از آنان ترجمه و یا تصحیح و یا انتقاد میباشد و بیشتر آن راجع بعلم و ادبیات هندی است و مهمترین آن کتاب مشهور (الآثار الباقیه عن القرون الخالیه) میباشد. بیرونی پس از گردش در ممالک هند کتاب مزبور را تالیف نموده است. بیرونی راجع بتالیفات و نگارش های خود چنین مینویسد:

«در سند کتابی در هیئت باین اسم در 550 برگ نوشتم».

«جوامع الموجود لخواطر الهنود».

زیچ ارکند را دیدم با کلمات نامفهومی ترجمه شده بود و پاره ای از الفاظ آن بهمان زبان هندی باقی مانده-من ترجمه مزبور را کاملاً تصحیح کردم.

همینقسم کتابی در مدارین متحدین و متساویین تالیف کردم و آنرا بنام:

خیال الکسوفین عند الهند موسوم ساختم.

این موضوع در تمام زیجهای هندی ذکر شده ولی تاکنون میان دانشمندان اسلام مجهول بوده است.

رساله دیگری در 30 برگ راجع بحساب و شمارش برقم سندی و هندی تالیف نمودم.

تذکره دیگری راجع بموضوع زیر نگاشتم:

رای رب در مراتب عدد درست تر از رای هند در مراتب عدد میباشد.

تذکره ای در باب راسکیات هند و ترجمه ابرهم سدهاند از راه حساب تالیف نمودم.

مقاله راجع بزمان نزد هندیان نگاشتم.

مقاله در پاسخ پرسشهای ستاره شناسان هند تالیف کردم.

مقاله راجع بطریقه استخراج عمر، نزد هند هندیان تالیف کردم.

رساله کلب باره را ترجمه کردم و آن عبارت از بحث درباره امراضی است که در مجرای عفونت جاری میشود».

این گفته های بیرونی میرساند که هندیها در هیئت و توابع آن اطلاعات وسیعی داشتند و دارای عقاید و افکاری در آن موضوعات بوده اند و مسلمانان از معلومات آنان استفاده بسیاری نموده اند.